

خیلواکی



استقلال

www.esteqaal.net

یکشنبه ۲۵ جنوری ۲۰۲۶

فریده نوری

غنچه نشگفته، مونس مادر



به ونبال غمت منزل به منزل کجا رفتی که رفت از دیده ام دل
کجا رفتی که غمخ خوره جگر من کجا رفتی که کارم گشت مشک
سر خاکت ببارم آن قدر اشک
که چون رویت گلی روید از آن گل



می نالم

ز داغت روز و شب با دیده خونبار می نالم به ناکامی تو با آه آتشبار می نالم
تماشا می کنم ای نازنین عکس جمالت را به یادت اشک می ریزم دمامدم زار می نالم
در این فصل بهار زندگی ای نوگل خوشبو تو گردیدی خزان در صحنه گلزار می نالم
ترا پیک اجل از من گرفت و برد زین دنیا من از این زندگی تلخ و شیرین کار می نالم
ز قلبم کی روی بیرون تو با آن مهربانی ها عجب با نبودت قلبم بود بیمار می نالم
تو شمع بزم ما بودی ولی خاموش گردیدی تو خاموشی و من از آن شرار نار می نالم
شب و روزم بود یکسان ز بعد رفتنت ای گل ز روز هجر می گریم به شام تار می نالم

اگرچه خوب می دانم که پیش خدا رفتی

ز بس درد فراق می دهد آزار، می نالم

از دست من ای چرخ گرفتی دخترم را لعنت به جفای تو شکستی کرم را
افسوس که روی مه او سیر ندیدم بر خاک فکندی چه زیبا قمرم را
هم نور دو چشم من، هم طاق جان بود پردی ز کفم طاقت و نور بصرم را
آخر ز من خسته چه دیدی و شنیدی چون برف نمودی ز محن موی سرم را
آن تزه جوان حاصل عمر و ثمر بود بر باد فنا دادی آخر ثمرم را
از دست من افتاد عصا در دم پیری صد پاره نموده غم مرگش جگرم را

جز صبر ندارم به جهان چاره دیگر

این گونه در هتک تقار و قمر را